



جستارهایی در سخن و سکوت



دکتر کاظم محمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



انتشارات نجم کبری

محمّدى وايقانى، كاظم، ۱۳۴۰.

جستارهایی در سخن و سکوت / کاظم محمدی.

کرج نجم کبری، ۱۳۹۴.

۳۵۶ ص. ۲۱/۵ × ۱۴/۵

شابک ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۶۷-۶

کتابنامه.

مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، ۶۷۲-۶۰۴ ق. -- نقد و تفسیر

مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، ۶۷۲-۶۰۴ ق. -- سخنوری

مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، ۶۷۲-۶۰۴ ق. -- دیدگاه درباره سکوت

شعر فارسی -- قرن ۷ ق. -- تاریخ و نقد

سکوت در ادبیات

PIR ۵۳۰۵/م۳ ج ۵ ۱۳۹۴

۸۱/۳۱

۴۰۴۴۹۲۹

نام کتاب: جستارهایی در سخن و سکوت

مؤلف: دکتر کاظم محمدی

ناشر: نجم کبری

لیتو گرافی، چاپ و صحافی: موسسه چاپ و نشر ناژو

تیراژ: ۱۰۰۰

چاپ: ۱۳۹۵

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۶۷-۶

جُستارهایی در سخن و سکوت
دکتر کاظم محمدی

Dr. Kazem Mohammadi

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا
وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى
فَبَشِّرْ عِبَادِ
الَّذِينَ
يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ
فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْآلِبَابُ.

و آنان که خود را از طاغوت به دور می دارند تا مبادا او را پرستند و
به سوی خدا بازگشته اند آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن
بندگان من که به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی
می کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.
(سوره زمر، آیات ۱۷-۱۸)

فهرست

۱۳	مقدمه	
۲۹	خُمُش خُمُش که سخن آفرین معنی بخش	۱
۳۱	نیمه‌ای گفتیم و باقی نیم کاران بو برند	۲
۳۲	کم سخن گوئیم و گر گوئیم کم کس پی برد	۳
۳۶	دهان پُر است و خموشم که تا بگویی تو	۴
۳۸	خمش کن تا به ابرو و به غمزه	۵
۴۰	سخن کشتی و معنی همچو دریا	۶
۴۲	از پی هر غزل دلم توبه کند ز گفت و گو	۷
۴۶	هستی بگذارم و شوم خاک	۸
۴۹	ز سخن ملول گشتی که کسی ت نیست محرم	۹
۵۰	برهنه شو ز حرف و بحر در رو	۱۰
۵۱	چند گفتیم پراکنده دل آرام نیافت	۱۱

۵۲	خاموش که آن جهان خاموش	۱۲
۵۳	با عقل خود گر جفتمی من گفتنی ها گفتمی	۱۳
۵۷	خاموش کن آخر دمی دستور بودی گفتمی	۱۴
۵۸	خاموش کن پرده مدر سغراق خاموشان بخور	۱۵
۶۰	من گفتمش خود ما گُهِیم و این صدا گفتار ما	۱۶
۶۲	بس بود ای ناطق جان چند از این گفت زبان	۱۷
۶۳	اسب سخن بیش مران، در ره جان گرد مکن	۱۸
۶۷	بسته کنم من این دولب تا که چراغ روز و شب	۱۹
۶۸	سخن باد است ای بنده کند دل را پراکنده	۲۰
۶۹	خمش کن در خموشی جان کشد چون ...	۲۱
۷۱	چو از حیرت گذر باید (یابد) صفات آن را ...	۲۲
۷۹	ای جاه و جمالت خوش خامش کن و ...	۲۳
۸۱	خمش کردم نیارم شرح کردن	۲۴
۸۱	دهان بر بند و بگشا روزن دل	۲۵
۸۲	چو خاموشانه‌ی عشقت قوی شد	۲۶
۸۳	بر بند زبان ما به عصمت	۲۷
۸۴	سوفسطایی مشو خمش کن	۲۸
۸۷	خامش کن و فنّ خامُشی گیر	۲۹
۸۹	شمس تبریزی تویی خورشید اندر ابر حرف	۳۰
۹۱	خجلم ز وصف رویش به خدا دهان بیندم	۳۱
۹۲	بی حرف سخن گوی که تا خصم نگوید	۳۲
۹۶	قصّه دراز است و اشارت بس است	۳۳

۳۴	چون درختی را نبینی مرغ کی بینی بر او؟	۹۸
۳۵	در خور عقل عوام این گفته شد	۹۹
۳۶	عاشق خموش خوشتر دریا به جوش خوشتر	۱۰۰
۳۷	بس که تلخ گردد دنیا بر اهل دنیا	۱۰۱
۳۸	چند سخن ماند لیک بیگه و دیر است نیک	۱۰۲
۳۹	خموش باش که گفتی بسی و کس نشنید	۱۰۴
۴۰	دهان پر است سخن لیک گفت امکان نیست	۱۰۷
۴۱	از زبان تا چشم گاو پاک از شک است	۱۰۸
۴۲	بند کن مشک سخن شاشیت را	۱۱۰
۴۳	دهان ببند و امین باش در سخن داری	۱۱۳
۴۴	من هم خموش کردم و رفتم عقیب گل	۱۱۵
۴۵	خامش کن گفت از این عالم است	۱۱۹
۴۶	بس کنم این گفتن و خامش کنم	۱۲۰
۴۷	خموش باش که تا وحی های حق شنوی	۱۲۲
۴۸	راز مگو رو عجمی ساز خویش	۱۲۶
۴۹	خمش کن ختم کن ای دل چو دیدی	۱۳۲
۵۰	خمش کردم زبان بستم ولیکن	۱۳۳
۵۱	خموش باش که تا شرح این همو گوید	۱۳۵
۵۲	خاموش که گفت و گو حجابند	۱۳۷
۵۳	رو خمش کن بی نشانی خامشی ست	۱۳۹
۵۴	موسیا در پیش فرعون زمن	۱۴۰
۵۵	خاموش و در خراب همی جوی گنج عشق	۱۴۲

۱۴۵	ز عشق کم گو با جسمیان که ایشان را	۵۶
۱۴۷	خروسا چند گویی صبح آمد؟!	۵۷
۱۴۹	در خواب سخن نه بی زبان گویند	۵۸
۱۵۰	من نخواهم که سخن گویم الا ساقی	۵۹
۱۵۲	تا کی اشارت آید تو ناشنوده آری	۶۰
۱۵۳	خُمُش کردم که غیرت بر دهانم	۶۱
۱۵۴	این صفا را از گله تیره مکن	۶۲
۱۵۵	خُمُش کن ز آن که آفات بصیرت	۶۳
۱۵۷	دانا چو نداند این سخن را	۶۴
۱۵۸	بسیار مگو که وقت آتش است	۶۵
۱۵۹	هین خُمُش کن، تا توانی تخم نیکی کار تو	۶۶
۱۶۰	من خُمُش کردم چو دیدم خوشتر از خود ناطقی	۶۷
۱۶۴	ای دریغامر تو را گنجابُدی	۶۸
۱۶۹	خامُش که تا بگوید بی حرف و بی زبان او	۶۹
۱۷۰	این سخن هم ناقص است و ابتر است	۷۰
۱۷۲	تو دهان را چو ببندی خُمُشی را پسندی	۷۱
۱۷۳	لطف کن ای کان قند راه دهانم ببند	۷۲
۱۷۴	اذان فاخته دیدیم و قامت اشجار	۷۳
۱۷۸	ز خرمن دو جهان مور خود چه تاند برد	۷۴
۱۷۹	خמוש باش که پُر است عالم خُمُشی	۷۵
۱۸۰	مرا عقل صد بار پیغام داد	۷۶
۱۸۲	بیش مگو راز که دلبر به خشم	۷۷

۷۸	بس کن زیرا که حجاب سخن	۱۸۵
۷۹	خامش کن و حیران نشین حیران حیرت آفرین	۱۸۶
۸۰	چون برسی به کوی ما خامشی است خوی ما	۱۸۷
۸۱	ای همراه راه بین بر سر راه ماه بین	۱۸۹
۸۲	خمش کن کاندرا این دریا نشاید نعره و غوغا	۱۹۰
۸۳	آن جهان چون ذره ذره زنده اند	۱۹۱
۸۴	دهان بر بند و خامش کن که نطق جاودان داری	۱۹۳
۸۵	خاموش کن و هر جا اسرار مکن پیدا	۱۹۳
۸۶	دهان بست دهان بست از این شرح دل من	۱۹۵
۸۷	چو ناله مونس رنجور گردد	۱۹۷
۸۸	تو سخن گفتن بی لب هله خو کن چو ترازو	۱۹۷
۸۹	بس کن و بیش مگو گر چه دهان بر سخن است	۲۰۱
۹۰	بس کن و جمع باش و خامش باش	۲۰۳
۹۱	اکنون ببند دو لب و آن چشم برگشا	۲۰۸
۹۲	خاموش کن ز حرف و سخن بی حرف گوی	۲۰۹
۹۳	در خامشی است تابش خورشید بی حجاب	۲۰۹
۹۴	مستی افزون شده ست و می ترسم	۲۱۰
۹۵	بر بند این دهان و میمای باد بیش	۲۱۶
۹۶	خمش که هر که دهانش ز عشق شیرین شد	۲۱۸
۹۷	بگو غزل که به صد قرن خلق این خوانند	۲۱۹
۹۸	بده زبان و همه گوش شو در این حضرت	۲۲۱
۹۹	چو تو نگویی، گفت تو گفت او باشد	۲۲۲

۲۲۴	این سخن پایان ندارد در کمال	۱۰۰
۲۲۶	الست گفت حق و جان‌ها بلی گفتند	۱۰۱
۲۲۹	بهر نطق یار خوش گفتار خویش	۱۰۲
۲۳۰	خُمُش بس است حکایت، اشارتی بس کن	۱۰۳
۲۳۲	خاموش کنم بندم دهان تا بر نشورد این جهان	۱۰۴
۲۳۳	خُمُش کردم که آن هوشی که دریابد نداری تو	۱۰۵
۲۳۴	هر گه که خاموش باشم من خُم خراباتم	۱۰۶
۲۳۴	ز حرف بگذر و چون آب نقش‌ها می‌پذیر	۱۰۷
۲۳۵	چو ماهی وقت خاموشی خموشیم	۱۰۸
۲۳۸	حلاج اشارت گو از خلق به دار آمد	۱۰۹
۲۳۹	خُمُش ار فانی راهی که فنا خُمُشی آرد	۱۱۰
۲۴۰	زبان خود بفروشم هزار گوش خرم	۱۱۱
۲۴۰	بس کن کاین گفت زبان هست حجاب دل...	۱۱۲
۲۴۱	باقی غزل به سر بگویم	۱۱۳
۲۴۲	ای دل خاموش کن همه بی حرف گو سخن	۱۱۴
۲۴۳	خاموش کن که دوست مجیب است بی سؤال	۱۱۵
۲۴۵	گویی خاموش کن، تو خموشم نمی‌هلی	۱۱۶
۲۴۶	خُمُش کن خُمُش کن که در خُمُشی ست	۱۱۷
۲۴۹	از او اندیش و گفتن را رها کن	۱۱۸
۲۵۱	پس خموشی به دهد او را ثبوت	۱۱۹
۲۵۳	این دهان بر بند تا بینی عیان	۱۲۰
۲۵۶	گفت هر مردی که باشد بد گمان	۱۲۱

۲۵۷	گفتنی‌ها بگفتنی ای جان	۱۲۲
۲۵۸	خמוש کن خبر «من صمت نجا» بشنو	۱۲۳
۲۶۵	سخنم خور فرشته است من اگر سخن نگویم	۱۲۴
۲۶۶	تا در این آب و گلی کار کلوخ انداز است	۱۲۵
۲۶۹	نه نگویم ز آن که خامی تو هنوز	۱۲۶
۲۷۱	نه نگویم ز آن که خامی تو هنوز	۱۲۷
۲۷۲	این سخن‌هایی که از عقل کُل است	۱۲۸
۲۷۴	بوی کبر و بوی حرص و بوی آز	۱۲۹
۲۷۶	گر سخن کُش یابم اندر انجمن	۱۳۰
۲۷۸	چون جواب احمق آمد خامُشی	۱۳۱
۲۷۹	رنگ و بو در پیش ما بس کاسد است	۱۳۲
۲۸۰	رو به گورستان دمی خامُش نشین ^۱	۱۳۳
۲۸۳	مستمع چون تشنه و جوینده شد	۱۳۴
۲۸۵	مستمع چون یافت همچون مصطفی	۱۳۵
۲۸۸	گوش خر بفروش و دیگر گوش خر	۱۳۶
۲۹۱	حرف چه بود تا تو اندیشی از آن	۱۳۷
۲۹۲	گوش حسّ تو به حرف ار درخور است	۱۳۸
۲۹۳	کی گذارد آن که رشک روشنی است	۱۳۹
۲۹۴	این چه می گویم به قدر فهم تُست	۱۴۰
۲۹۵	بس دراز است این حکایت، تو ملول	۱۴۱
۲۹۶	خود نمی‌یابم یکی گوش‌ی که من	۱۴۲
۲۹۶	گر چه تفسیر زبان روشنگر است	۱۴۳

۲۹۷	ای زبان هم گنج بی پایان تویی	۱۴۴
۲۹۸	هین به جاروب زبان گردی مکن	۱۴۵
۲۹۹	حرف حکمتا بر زبان نا حکیم	۱۴۶
۳۰۰	آدمی مخفی است در زیر زبان	۱۴۷
۳۰۳	بی گمان که هر زبان پرده‌ی دل است	۱۴۸
۳۰۴	از قل الرّوح امر ربّی فهم شد	۱۴۹
۳۰۵	ترسم از فتنه و گر نی گفتمی ها گفتمی	۱۵۰
۳۰۷	دیوار گوش دارد آهسته تر سخن گو	۱۵۱
۳۰۸	خُمُش خُمُش که اشارات عشق معکوس است	۱۵۲
۳۱۱	چو خاموشانه‌ی عشقت قوی شد	۱۵۳
۳۱۳	نرگس در ماجرا چشمک زد سبزه را	۱۵۴
۳۱۷	کتابنامه	
۳۳۳	نمایه	

مقدمه

ای درویش!

بسیار کس به صحبت دانا رسند و ایشان را از آن دانا هیچ فایده

نباشد، و این از دو حال خالی نبود:

یا استعداد ندارند.

یا طالب نباشند.

ای درویش!

چون به صحبت درویشان رسی:

مستمع و حاضر باشی.

و سخن کم گویی.

و سخنی که از تو نپرسند جواب نگویی.

و اگر چیزی را از تو سؤال کنند و جواب ندانی باید که زود

بگویی که نمی دانم و شرم نداری.

و اگر جواب دانی جوابی مختصر بافایده بگویی و دراز نکشی.
و از درویشان به طریق امتحان سؤال نکنی.
و دریند بحث و مجادله نباشی.^۱

سخن را آیین و آدابی است که اگر به آن طریق رانده نشود ای
بسا که خطرها در پیش باشد. در وصف سخن و زبان، گفته‌های
بسیاری در آیات و اخبار و در منابع و مآخذ ادبی و عرفانی وجود
دارد. هم در خواص زبان، و هم در آفات زبان. در خصوص زبان
عالی‌ترین توصیفی که شده است و از اخبار حاصل می‌شود این
است، «بهترین» و «بدترین» و به واقع چنین است.

بهترین است زیرا می‌تواند بسیاری از افراد را ارشاد و هدایت کند
و به علم و معرفت بکشاند و به سوی خدا و آخرت سوق دهد، و
بدترین است زیرا که می‌تواند باعث انحطاط و انحراف و
گمراهی بسیاری از افراد جامعه بشود. و لذا بزرگان برای در امان
بودن از آفات زبان هماره توصیه کرده‌اند به خاموشی و سکوت.
و آنان نیز که باید بگویند نیز به کم‌گویی و گزیده‌گویی و
درست‌گویی ترغیب شده‌اند.

دفتر عارفان و ادیبان و حکیمان سرشار از سخنان نغز در
تجزیه و تحلیل زبان و سخن گفتن است و این نشان از مهم بودن و
اثربخش بودن آن است. زبان چیزی نیست که به سهولت بتوان از

آن گذشت، هرچند که خود بسیار خُرد و کوچک است اما از جهت مثبت و منفی می‌تواند تأثیرات بسیار بزرگی بر مخاطب بگذارد؛ و در بین آفات، آفت زبان نیز با همه‌ی خردی بسیار بزرگ و خطیر است. به‌نوعی که تمام اعضای آدمی هرروز از بیم زبان در اضطراب بوده و دمی آسایش ندارند تا این که به خواب برود و لب فروبندد.

امام محمد غزالی در کتاب *احیاء علوم الدّین* در خصوص زبان روایاتی را نقل کرده که بسیار قابل توجّه است، ازجمله این که می‌نویسد:

بدان که خطر زبان عظیم است و نجات از آن جز به خاموشی نیست، پس برای این شرع خاموشی را بستوده است و در آن ترغیب نموده. پیغامبر - علیه السّلام - فرمود: «*من صمت نجا*»، ای، هر که خاموش بود رستگاری یافت؛ و گفت - علیه الصّلاة و السّلام: «*الصّمت حکمة و قلیل فاعله*»، خاموشی حکمت و حزم است و کننده آن اندک است؛ و عبدالله بن سفیان از پدر خود روایت کرد که گفتم:

یا رسول الله!

مرا از اسلام خبر کن به کاری که پس از تو کسی را از آن نپرسم. گفت: «*قل آمنت بالله ثم استقم*»، بگو که به خدای ایمان آوردم پس راست بایست.

گفتم: از چه ترسم؟

به دست خود سوی زبان اشارت کرد.

و عقبه بن عامر گفت که از پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -

پرسیدم که: نجات چیست؟

گفت: «املك عليك لسانك وليكنفك بيتك و ابك على خطيئتك»، زبان

خود را در ضبط دار و خانه‌ی تو باید که تو را بسنده باشد - یعنی،

بیرون نیایی و مخالطت نکنی - و بر گناه خود بگریی.^۱

زبان برای ما تنها وسیله‌ی ارتباطی و انتقال پیام به فرد مخاطب و

مستمع است و لذا گفت و شنود را زبانی باید و گوش‌ی که یکی

دهنده و دیگری گیرنده‌ی پیام است. پیام‌رسان از طریق زبان و با

انتخاب واژه و حرف و صوت سخن خود را به گوش مستمع و

مخاطب خود می‌رساند و مخاطب نیز از طریق گوش این پیام را

در همین قالب می‌گیرد. بدیهی است که در این نوع رابطه مسائل

بسیاری ما را به خود متوجه می‌سازد. برخی از این نکته‌ها چنین

است:

سخن‌گو باید با زبان مورد توجه مخاطب سخن بگوید.

سخن‌گو باید از واژگانی که در سطح مخاطب است استفاده کند.

سخن‌گو باید رویاروی مخاطب انتقال پیام کند.

سخن‌گو باید از بیان الفاظ ناآشنا و رازآلود پرهیزد.

سخن‌گو باید سخن خود را تمام و کامل بیان کند.

سخن گو باید در کلامش انسجام داشته و پراکنده سخن نگوید.
سخن گو باید ظرفیت مخاطب را در سخن بشناسد.
سخن گو باید با زبان مرسوم و مصطلح مخاطب سخن بگوید.
سخن گو باید مفهوم پیامش را در الفاظ مرسوم انتقال دهد.
سخن گو در حین سخن گفتن باید متمرکز بر لفظ و معنای مورد نظر باشد.

شنونده نیز باید در حین شنیدن حضور ذهن داشته باشد و از تشتت خاطر و پریشانی ذهن مانع شود.
شنونده باید با استماع دقیق خود گوینده را یاری کند تا مطلب به ذهن بنشیند و معنا تحقق یابد.
شنونده باید با استماع نیک سخنور را در ارائه‌ی مطلب و مفهوم یاری نماید.

غیر از این آن چه هست این که در خصوص این که:
چه کسی باید سخن بگوید.
چگونه باید بگوید.
برای چه کسی باید بگوید.
چه چیزی را باید بگوید.
در کجا باید بگوید.
و در چه زمانی باید بگوید.
در شنونده نیز این گونه مطالب وجود دارد، مثل این که:
چگونه باید بشنود.

۱۸ * جستارهایی در سخن و سکوت

از چه کسی باید بشنود.

کی باید بشنود.

در کجا باید بشنود.

و چه چیزی را باید بشنود.

ز بهر غیرت آموخت آدم اسما را
بیافت جامع کل پرده‌های اجرا را
برای غیر بود غیرت و چو غیر نبود
چرا نمود دو تا آن یگانه یکتا را
دهان پر است جهان خموش را از راز
چه مانع است فصیحان حرف پیمارا
به بوسه‌های پیایی ره دهان بستند
شکرلبان حقایق دهان گویا را
گهی ز بوسه‌ی یار و گهی ز جام عقار
مجال نیست سخن رانه رمز و ایما را
به زخم بوسه سخن را چه خوش همی شکنند
به فتنه بسته ره فتنه را و غوغا را
دیوان کبیر، غزل ۲۱۸

و نیز:

دیوار گوش دارد آهسته‌تر سخن گو

ای عقل بام بر رو، ای دل بگير در را
 اعدا در کمین اند در غصه‌ی همین اند
 چون بشنوند چیزی گویند همدگر را
 گر ذره‌ها نهان اند خصمان و دشمنانند
 در قعر چه سخن گو خلوت گزین سحر را
 ای جان چه جای دشمن روزی خیال دشمن
 در خانه‌ی دلم شد از بهر رهگذر را
 رمزی شنید زین سر زو پیش دشمنان شد
 می‌خواند یک به یک را می‌گفت خشک و تر را
 دیوان کبیر، غزل ۱۹۴

و نیز:

رستم ازین نفس و هوا، زنده بلا مرده بلا
 زنده و مرده وطنم نیست به جز فضل خدا
 رستم ازین بیت و غزل، ای شه و سلطان ازل
 مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا
 قافیه و مغلطه را، گو همه سیلاب بیر
 پوست بود، پوست بود، درخور مغز شعرا
 ای خمشی مغز منی، پرده آن نغز منی
 کمتر فضل خمشی کش نبود خوف و رجا
 برده ویران نبود عشر زمین، کوچ و قلان
 مست و خرابم، مطلب در سخنم نقد و خطا

تا که خرابم نکند، کی دهد آن گنج به من؟!
 تا که به سلیم ندهد، کی کشدم بحر عطا؟!
 مرد سخن را چه خبر از خمشی همچو شکر
 خشک چه داند، چه بود تر لللا تر لللا
 آینه‌ام، آینه‌ام، مرد مقالات نه‌ام
 دیده شود حال من ار چشم شود گوش شما
 دست‌فشانم چو شجر، چرخ‌زنان همچو قمر
 چرخ من از رنگ زمین پاک‌تر از چرخ سما
 عارف گوینده، بگو! تا که دعای تو کنم
 چونک خوش و مست شوم هر سحری وقت دعا
 دلق من و خرقة من از تو دریغی نبود
 وانک ز سلطان رسدم نیم مرا نیم تورا
 از کف سلطان رسدم ساغر و سفراق قدم
 چشمه خورشید بود جرعه او را چو گدا
 من خمشم خسته گلو، عارف گوینده بگو
 ز آنک تو داود دمی، من چو کهم رفته ز جا

دیوان کبیر، غزل ۳۸

قول و کلام و سخن بسی ارزشمند و دارای اعتبار است و به سادگی نمی‌توان از کنار آن گذشت، اما باید دانست که سخن گفتن به یک نوع نیست و آنرا انواع است و باید بهترین آنرا جست و به آن مقید ماند. از طرفی قول و سخن است و از طرفی

گوش و شنیدن و هر دو قابل توجه و مهم و از مهم‌ترین مقولات آن که در کتاب آسمانی مآقرآن کریم به این هردو عنایتی خاص مبذول گشته و به هردو اشاراتی بس نیکو داشته است. خداوند در این کتاب هم قائل است و هم سامع، هم گوینده و هم شنونده. وی با بندگان و مخلوقات خود هم سخن می‌گوید و هم از ایشان استماع سخن می‌کند؛ و همین مطلب ارزش سخن گفتن و سخن شنیدن را تأیید و تأکید می‌کند.

پیامبران نیز بابتی مفتوح و عالی را در گفت‌وگو برقرار نموده‌اند و گفتمان را به حدّ اعلیٰ مراعات کرده‌اند، به بهترین نحو ممکن سخن گفته‌اند و به بهترین وجه ممکن سخن مخاطب خود را تمام و تمام شنیده‌اند و لذا از بابت زبان و گوش بودن نیز اسوه‌ای تمام و کمال‌اند و به تمامی قابل ستایش و پیروی؛ و چه کم هستند کسانی که از این الگوهای زیبا پیروی می‌کنند.

در کتاب زیبای قرآن نیز برای اعتباربخشی به این امر بیش از یک هزار و هفت صد بار از قول و گفتار در اشکال گوناگون آن استفاده کرده است و این غیر از مواردی است که از پیامبر در موارد گوناگون پرسش می‌شد و پیامبر نیز به ایشان در اوج صبوری و دقت و ادب پاسخ می‌داد؛ و اگر مواردی که از «جدال» استفاده شده و امر شده که جدالتان نیز باید «احسن» باشد نیز افزوده و محاسبه گردد، بیش از این‌ها خواهد بود

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ

يُنْصَدُ فِيهَا وَيَمْنِكُ الدَّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَتَقْدَسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۱

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خون ها بریزد؟ و حال آن که ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می کنیم؛ و به تقدیست می پردازیم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ^۲

فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده؛ و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان ها و زمین را می دانم؛ و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید می دانم؟

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَرْيَمَ اذْهَبْ إِلَى الَّذِينَ كَفَرُوا وَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ^۳

[یاد کن] هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی! من تو را برگرفته

۱- سوره بقره، آیه ۳۰.

۲- سوره بقره، آیه ۳۳.

۳- سوره آل عمران، آیه ۵۵.

و به سوی خویش بالا می برم و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده اند پاک می گردانم و تا روز رستاخیز، کسانی را که از تو پیروی کرده اند، فوق کسانی که کافر شده اند قرار خواهم داد؛ آن گاه فرجام شما به سوی من است، پس در آن چه بر سر آن اختلاف می کردید میان شما داوری خواهم کرد.

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ^۱

در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت؛ و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم؛ و خدا فرمود: «من با شما هستم.»

اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگانم ایمان بیاورید و یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید، قطعاً گناهانتان را از شما می زدایم و شما را به باغ هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است درمی آورم.

پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد، در حقیقت از راه راست گمراه شده است.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَبَدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ

التَّورَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأُذُنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأُذُنِي وَتَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِأُذُنِي وَإِذْ تَخْرِجُ الْمَوْتَى بِأُذُنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ^۱

[یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یادآور، آن گاه که تو را به روح القدس تأیید کردم که در گهواره [به اعجاز] و در میان سالی [به وحی] با مردم سخن گفتی و آن گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آن گاه که به اذن من، از گل، [چیزی] به شکل پرنده می ساختی، پس در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی؛ و آن گاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می آوردی؛ و آن گاه که [آسیب] بنی اسرائیل را - هنگامی که برای آنان حجت های آشکار آورده بودی - از تو بازداشتیم. پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند: این [ها چیزی] جز افسونی آشکار نیست.

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.^۲

۱- سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۲- سوره مائده، آیه ۱۱۵.

خدا فرمود: من آن را بر شما فرو خواهم فرستاد و [لی] هر کس از شما پس از آن انکار ورزد، وی را [چنان] عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را [آن چنان] عذاب نکرده باشم.

این آیات نمونه‌هایی از «قال الله» بود و در خصوص سخن گویی به اولیا و انبیا خود چنین سفارش می‌کند:

نیک و زیبا سخن بگویید، خوب و مستدل سخن بگویید، محکم و استوار لب به سخن بگشایید؛ و...

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِئِيلَ:

لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَ
قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ
وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ^۱

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَ
اَكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا^۲

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ
قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا^۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا^۴

۱- سوره بقره، آیه ۸۳

۲- سوره نساء، آیه ۵

۳- سوره نساء، آیه ۸

۴- سوره احزاب، آیه ۷۰

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا^۱

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا^۲

وَإِمَّا تَعْرِضْ عَنْهُمْ ابْتَغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا^۳
أَفْأَنْصَاكُم رَّبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا^۴

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ^۵
وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ^۶
إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا^۷

در آیات مذکور به زیبایی تمام از انواع شیوه‌های گفتاری مناسب

۱- سوره نساء، آیه ۶۳.

۲- سوره اسراء، آیه ۲۳.

۳- سوره اسراء، آیه ۲۸.

۴- سوره اسراء، آیه ۴۰.

۵- سوره طه، آیه ۴۴.

۶- سوره فصلت، آیه ۳۳.

۷- سوره مزمل، آیه ۵. این مورد در خصوص وحی خاصی است که به پیامبر (ص) نازل شده و حکایت از وزن و ثقیل بودن کلمات و حیاتی دارد که خود بحثی مفصل و کاملاً فنی است.

استفاده شده که خود در حکم شاهکاری تمام است: قول کریم، میسور، سدید، معروف، حسن، بلیغ، عظیم، لَین و ثقیل. هر کدام از این تعابیر برای دانایان راهگشا و هدایت بخش خواهد بود. باری در خصوص انبیا نیز آن چه که هست این که همگی اهل گفتمان بوده و هیچ کدام سلاح جبر و باید و زور را به کار نبرده اند، ده ها بار سخنان پیامبران به قومشان و شنیدن سخنان ناصواب ایشان و صبری نمودن و پاسخ های نیکو دادن از جمله ی این موارد است. مثلاً در قرآن آمده که خداوند موسی را فرمان می دهد که به سوی فرعون برو و با او گفتمان کن، حرف بزن و نرم و ملایم با آن جبار سخن بگو تا یکی از دو امر با سخنان تو در وجود او پدیدار شود: «أَوْ يَذَّكَّرَ»، «أَوْ يَخْشَى». یا بفهمد و یا به خودش بیاید. اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي. وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي. يَفْقَهُوا قَوْلِي. وَاجْعَلْ لِّي زَوِيراً مِّنْ أَهْلِي. هَارُونَ أَخِي. اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي.^۱

و چنان که از متن آیات پیداست حضرت موسی (ع) نیز از خداوند در این مأموریت خطیر حمایت هایی ویژه را طلب می کند و این ها نیز همه به خاطر درست انتقال دادن مطلب و درست فهماندن آن است: «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي»،^۲ گره

۱- سوره طه، آیات ۳۱-۲۴.

۲- سوره طه، آیات ۲۸-۲۷.

۲۸ * جستارهایی در سخن و سکوت

از زبان من باز کن تا او سخنان مرا فهم کند. به هر جهت این آیات نورانی به ما نشان می دهد که باید خوب و زیبا و محکم و مستدل سخن گفته و مطلب را برای مخاطب با این همه به فهم نزدیک کنیم، در مخاطبه با ایشان هر چند کافر و بدلحن باشند صبوری کرده و جانب ادب و نصیحت را از کف ندهیم و در این امر به قصد قرب الهی و با مدد او به آن چه بایسته است به شایستگی عمل کنیم.

و من الله التوفیق
کاظم محمدی